

ادب نامی برای تمام خوبی‌ها-ج ۴

پناهیان: برای خدا، مبارزه با هوای نفس مهم است نه «ملکات اخلاقی» / خودمان را با صفات خوب ژنتیکی فریب ندهیم / رعایت ادب، قدم اول برای رسیدن به تقواست / ادب یعنی مطابق دستور عمل کنیم، نه مطابق میل خودمان

حجت الاسلام پناهیان در ایام فاطمیه اول و دوم در حسینیه آیت الله حق‌شناس، ده جلسه با موضوع «**ادب؛ نامی برای تمام خوبی‌ها**» سخنرانی کرده است. در ادامه گزیده‌ای از مباحث مطرح شده در **چهارمین جلسه** را می‌خوانید:

چرا اهل بیت(ع) بیشتر از کلمه ادب استفاده کرده‌اند؛ نه کلمه اخلاق؟

- مفهوم ادب که در روایات و متون دینی ما به آن تصریح شده، مفهوم بسیار ارزشمندی است، حتی از مفهومی به نام اخلاق هم ارزشمندتر است. مفهوم ادب را طراحان دین ما طراحی کرده‌اند ولی مفهوم اخلاق به این معنایی که امروز بین ما رایج است، زیاد اینگونه نیست و بیشتر یک مفهوم وارداتی به حساب می‌آید.
- در اینجا می‌خواهیم بین دو مفهوم اخلاق و ادب، مقایسه‌ای صورت دهیم تا روشن شود که چرا اهل بیت(ع) بیشتر از کلمه ادب استفاده کرده‌اند تا از کلمه اخلاق؟ ضمن اینکه معنای «خُلُق» و اخلاق در آن زمان با این چیزی که امروز به معنای اخلاق می‌شناسیم، متفاوت بوده است.

«علم اخلاق» به اصطلاح رایج، از ملکات نفسانی یا روحیات باثبات انسان صحبت می‌کند

- اصطلاح رایج «علم اخلاق» یا آنچه امروز به نام «اخلاق» می‌شناسیم، از ملکات نفسانی صحبت می‌کند، یعنی از صفاتی صحبت می‌کند که برای انسان «ملکه» شده‌اند و به عبارت دیگر در وجود انسان نهادینه شده‌اند. کلمه اخلاق به جمع کلمه «خُلُق» ترجمه شده است و خُلُق را هم به «روحیات پایدار و باثبات انسان» معنا کرده‌اند. و بعد هم علمی تعریف کرده‌اند به نام «علم اخلاق». وقتی می‌گویند «علم اخلاق»، منظورشان علمی است که از روحیات باثبات یا همان «ملکات» ما صحبت می‌کند؛ از صفاتی که بخش قابل توجهی از این صفات به صورت ژنتیکی به ما منتقل می‌شوند. کمابینه می‌گوییم: من مثل پدرم، «صبور» یا «عجول» هستم، یا من مثل مادرم «مهربان» یا «بد زبان» هستم... اینها خُلُق‌هایی است که در افراد ایجاد می‌شود و انسان‌ها معمولاً موفق نمی‌شوند خُلُق خودشان را زیاد تغییر دهند.
- علم اخلاق از این موضوع بحث می‌کند که خُلُق انسان‌ها چیست یا اگر چطور باشد بهتر است و یا چطور می‌توان این ملکات را به دست آورد؟ مثلاً اینکه شما باید خُلُق (ملکه) شجاعت داشته باشید، نه ملکه ترس و زبونی، و خُلُق سخاوت داشته باشید، نه خساست است، خُلُق حسادت نداشته باشید و مواردی از این دست. یعنی علم اخلاق از «ملکات» صحبت می‌کند.

در متون قدیم دینی غالباً منظور از «خُلُق»، حُسن معاشرت است نه ملکات یا روحیات باثبات

- اولاً باید دید که آیا کلمه «خُلُق» در زبان عربی، واقعاً به همین معنای ملکه یا روحیه باثبات انسان است؟ وقتی در متون قدیم دینی—به ویژه قبل از نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که غالباً وقتی از کلمه اخلاق یا خُلُق استفاده می‌شود منظور «ملکات یا روحیات باثبات» نیست بلکه منظور نحوه «معاشرت» یا «حُسن معاشرت» است.

- نمونه‌اش این آیه کریمه قرآن است که می‌فرماید: «ای پیامبر! تو بر یک خُلُق عظیم استوار هستی؛ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم/۴) مفسرین می‌گویند: منظور از خلق عظیم، حُسن معاشرت پیامبر اکرم(ص) و سعه صدری است که از خودشان نشان می‌دهند، و منظور این نیست که «ای پیامبر! تو دارای ملکات بسیار با عظمتی هستی» البته پیامبر اکرم(ص) دارای ملکات بسیار عظیم بودند، ولی در اینجا منظور این است که «ای پیامبر! تو خیلی خوب با مردم کنار می‌آیی و خیلی حُسن معاشرت داری»
- علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرمایند: این آیه شریفه هر چند فی نفسها و به خودی خود «حسن خلق» رسول خدا (ص) را می‌ستاید و آن را بزرگ می‌شمارد، لیکن با در نظر گرفتن سیاق، به خصوص «اخلاق پسندیده اجتماعی» حضرت نظر دارد، اخلاقی که مربوط به معاشرت است، از قبیل استواری بر حق، صبر در مقابل آزار مردم و خطا کاریهای ارادل و عفو و اغماض از آنان، سخاوت، مدارا، تواضع و امثال اینها (ترجمه تفسیر المیزان/۶۱۹/۱۹۶)
- ترجمه دقیق آیه فوق، به حُسن معاشرت پیامبر اکرم(ص) برمی‌گردد. یعنی در اینجا «خُلُق» بیشتر معنای «رفتاری» دارد تا معنای «قلبی». وقتی گفته می‌شود «مکارم اخلاق داشته باشید» منظور آن فضایی است که در رفتار انسان دیده می‌شود و زیاد به ملکات درونی انسان نگاه نمی‌کند.
- خیلی‌ها احتمال می‌دهند از زمانی که برخی از متون فلسفه یونان (در دوران خلفای عباسی، به ویژه هارون الرشید، منصور و مأمون) ترجمه شد، اخلاق را به معنای ملکات نفسانی ترجمه کردند؛ چون در فلسفه یونان مباحثی درباره ملکات انجام شده بود و وقتی اینها به زبان عربی ترجمه شد، کلمه اخلاق را روی آن گذاشتند. لذا بعد از آن، اخلاق دو معنا پیدا کرد: یکی ملکات و یکی هم حُسن معاشرت. اما در میان عرف مردم، وقتی می‌گویند: «فلانی چه خُلُقی دارد؟» یعنی «چه خوبی دارد؟» در زبان فارسی نیز وقتی می‌گویند: «خُلُق و خوی فلانی چگونه است؟» غالباً یعنی «حُسن معاشرت او چگونه است؟»

معنای دقیق کلمه «خُلُق»، سبک معاشرت یا آداب اجتماعی است / خُلُق همان حُسن معاشرت و در واقع

بخشی از «ادب» است

- اگر بخواهیم کلمه خُلُق را به معنای دقیق کلمه(معنای قدیمی و قبل از نهضت ترجمه) در نظر بگیریم، معنایش چگونگی معاشرت یا سبک معاشرت ما با دیگران است، پس می‌توان آن را بخشی از ادب دانست. ادب هم یعنی برنامه‌ای که هر کس برای همه رفتارهای خودش، نه فقط سبک معاشرت، دارد. یعنی آنچه انسان در زندگی شخصی خود رعایت می‌کند، آداب شخصی محسوب می‌شود.
- به طور خلاصه باید گفت «خُلُق» به معنای «آداب اجتماعی» است (اما ادب هم شامل آداب شخصی و هم آداب اجتماعی است). متنها در یک دوره‌ای کلمه خُلُق را برای ملکات و روحیات باثبات انسان به کار بردند. بنابراین برای هر دو مفهوم—«سبک معاشرت» و «ملکات یا صفات باثبات روحی»—از یک کلمه(کلمه خُلُق) استفاده شده است و این می‌تواند موجب اشتباه شود.
- بنابراین باید گفت در متون قدیمی، غالباً منظور از کلمه خُلُق یا اخلاق، سبک معاشرت بود ولی بعداً این را هم اضافه کردند که برای «ملکات یا صفات پایدار روحی» نیز از کلمه خُلُق استفاده شود.

تأکید بر ملکات نفسانی فایده‌ای ندارد/ انسان‌ها برخی صفات خوب یا بد را به صورت ژنتیکی کسب

می‌کنند

- گفته می‌شود پیامبر اکرم(ص) فرموده است: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» البته سند این روایت خیلی سند قوی‌ای نیست و ابوهریره این روایت را از پیامبر(ص) نقل کرده است، ولی اگر این سخن از پیامبر اکرم(ص) باشد، وقتی می‌خواهیم این روایت را ترجمه کنیم، باید بگوییم، پیامبر(ص) فرمود: «یکی از اهداف بعثت من این بود که سطح معاشرت مردم بالا برود» یعنی معنای کلام پیامبر(ص) این نیست که: «من مبعوث شده‌ام تا ملکات نفسانی را تکمیل کنم» البته اشکال ندارد که این‌گونه ترجمه کنیم، منتها مشکل از اینجا آغاز می‌شود که شما وقتی به ملکات نفسانی بیش از حد تأکید کنید و در آن متوقف شوید، به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسید.
- مثلاً کسی که ذاتاً آدم خسیس یا حسودی آفریده شده است، نباید به او گفت: «تو عجب آدم بدی هستی!» کما اینکه در روانشناسی رشد پیازه گفته می‌شود که بچه از سه سالگی حسادت را-به‌طور طبیعی- در خودش حس می‌کند، و با بچه‌های دیگر، احساس رقابت پیدا می‌کند. در حالی که او نه آدم بدی است و نه اینکه در بروز این حسادت، مقصر است.

تکلیف ما این نیست که به ملکات بپردازیم

- تکلیف ما این نیست که به ملکات بپردازیم. مثلاً همان آدمی که حسود بود، ممکن است خیلی مهربان و متواضع هم باشد، در حالی که برای رسیدن به این تواضع، زحمتی نکشیده و تلاشی نکرده است، بلکه این تواضع را به صورت ژنتیکی از پدر و مادرش به ارث برده است. لذا اصلاً جا ندارد به خاطر این تواضع، به او آفرین گفته شود.
- شخصی از امام صادق(ع) پرسید: فتوت چیست و به چه کسی جوانمرد می‌گویند؟ حضرت فرمود: خود شما فتوت را چگونه تعریف می‌کنید؟ عرض کرد: اینکه اگر به ما نعمت دادند شکر کنیم و اگر ندادند صبر کنیم. حضرت فرمود: «سگ‌های مدینه نیز همین‌طور رفتار می‌کنند! اگر به آنها چیزی ندهید صبر می‌کنند و اگر چیزی بدهید تشکر می‌کنند» او گفت: آقا جان شما فتوت را تعریف کنید؟ حضرت فرمود: فتوت نزد ما این است که اگر به ما نعمت دادند ایثار می‌کنیم و اگر به ما نعمت ندادند، شکر می‌کنیم؛ سَأَلَ شَقِيقُ الْبَلْخِيِّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ الْفِتْوَةِ فَقَالَ: مَا تَقُولُ أَنْتَ؟ فَقَالَ شَقِيقٌ: إِنْ أَعْطَيْنَا شُكْرَنَا، وَإِنْ مُنِعْنَا صَبْرَنَا. فَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْكِلَابُ عِنْدَنَا بِالْمَدِينَةِ تَفْعَلُ كَذَلِكَ! فَقَالَ شَقِيقٌ يَا بَنِي بَنْتِ رَسُولِ اللَّهِ مَا الْفِتْوَةُ عِنْدَكُمْ؟ فَقَالَ إِنْ أَعْطَيْنَا أَثَرْنَا وَإِنْ مُنِعْنَا شُكْرْنَا»(میزان الحکمه/حدیث ۱۲) یعنی باید یک اتفاقی در ما بیفتد و یک کار فوق‌العاده‌ای انجام دهیم-و الا اگر بخواهیم طبق خُلق و خوی طبیعی خودمان رفتار کنیم که فایده ندارد و رشد و تکاملی پیدا نکرده‌ایم.

ملکات و خُلقیات خوب یا بد انسان چندان اهمیت ندارد/ مهم این است که با «هوای نفس»مان مخالفت کنیم

- اینکه شما یک‌مقدار حسود هستی و یک‌مقدار هم مهربان و متواضع هستی، زیاد مهم نیست، نه بد بودن حسادت شما، زیاد بد است و نه خوب بودن مهربانی شما زیاد خوب است، چون اینها خُلق است و خُلق هم زیاد اهمیت ندارد. صفاتی که از پدر و مادر به ما ارث می‌رسد، یا صفاتی که در اثر فصل یا ماه تولد برای ما پیش می‌آید، یا صفاتی که در نتیجه‌ای که در کدام منطقه جغرافیایی زندگی می‌کنیم، برای ما پیش می‌آید، چه صفات خوبی باشند و چه صفات بدی باشند، چندان اهمیت ندارند. اگر منظور از علم اخلاق نیز بحث کردن از این صفات باشد، برای ما اهمیت و اصالت ندارد.

- آن چیزی که اهمیت دارد این است که بتوانی با هوای نفس خودت مخالفت کنی. مثلاً تو به صورت ژنتیکی سخاوتمند هستی ولی خداوند تو را امتحان می‌کند به اینکه یک جایی اصلاً سخاوت به خرج ندهی، یعنی برخلاف سخاوتمندی خودت رفتار کنی. در این امتحان، نباید بگویی: «من کلاً سخاوتمند هستم، پس بگذار سخاوت خودم را نشان دهم، مردم هم از این سخاوت خوششان می‌آید!» چون اینجا خداوند از تو انتظار دارد که مبارزه با هوای نفس کنی. آن چیزی که خدا از ما می‌خواهد، مخالفت کردن با نفس است، و این مخالفت کردن همیشه علیه صفات بد نیست، بلکه گاهی باید با صفات خوب خودت هم مخالفت کنی، مثلاً گاهی امتحان تو این است که با سخاوت خودت مخالفت کنی.
- آن کسی که سخاوت ندارد و خساست دارد، امتحانش این است که با خساست خودش مبارزه کند. خداوند به او می‌فرماید: من می‌خواهم ببینم تو چقدر می‌توانی با خساست خودت مبارزه کنی؟ چنین کسی اگر بتواند یک مبلغ نسبتاً کم (مثلاً دو هزار تومان) هم صدقه بدهد، برای او که آدم خسیسی است، خیلی کار سختی محسوب می‌شود و خیلی نیاز به مبارزه با نفس دارد، لذا این کار در نزد خدا خیلی ارزش دارد. ولی ممکن است یک آدم سخاوتمند، دو میلیون تومان هم صدقه بدهد، و این کارش برای خدا ارزشی نداشته باشد.

آنچه برای خدا مهم است «ملکات اخلاقی» ما نیست، بلکه مبارزه با هوای نفس ماست

- آن چیزی که برای خداوند مهم است ملکات اخلاقی ما نیست، بلکه مبارزه با هوای نفس ماست. به عبارت دیگر، ما برای اخلاق به دنیا نیامده‌ایم، بلکه برای تقوا و ادب به دنیا آمده‌ایم در آنها مبارزه با هوای نفس وجود دارد.
- خداوند می‌فرماید: «برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره‌ای] نیست؛ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»(نجم/۳۹) خداوند در اینجا فرموده: برای انسان جز ملکاتش هیچ بهره‌ای نیست! چون معنا ندارد خداوند یک ملکاتی را به کسی بدهد و او هم بر اساس همان ملکات یک کارهایی انجام دهد و بعد انتظار پاداش هم داشته باشد! پس خود انسان در این میان چه تلاشی کرده و چه ارزش افزوده‌ای تولید کرده است؟!

اخلاق می‌گوید: آدم خوب کسی است که ملکات خوبی دارد/ تقوا می‌گوید: آدم خوب کسی است که بیشتر

سعی کرده

- بر اساس علم اخلاق باید بگوییم: آدم خوب آن کسی است که ملکات خوبی دارد، ولی بر اساس تقوا آن کسی خوب است که بیشتر سعی کرده است. مثلاً دو نفر را در نظر بگیرید که یکی از آنها ذاتاً خونسرد و آرام است و یکی هم ذاتاً تندخو و عصبی مزاج است. بر اساس علم اخلاق به اولی که طبیعتاً کمتر از آن شخص عصبی مزاج ناسزا می‌گوید، باید بگوییم آدم بهتری است، ولی بر اساس تقوا ممکن است برعکس باشد، چون آن کسی که کمتر ناسزا می‌گوید طبق ویژگی‌های شخصیتی‌اش اصلاً نباید ناسزا بگوید و باید بتواند کاملاً خودش را کنترل کند، ولی آن شخص عصبی مزاج طبق خلق و ملکه‌اش، خیلی بیش از اینها باید ناسزا می‌گفته ولی با انگیزه الهی، خودش را کنترل کرده و نیمی از ناسزاها را نگفته است. پس او تقوای بیشتری دارد.
- بهترین نصیحت اخلاقی این نیست که مهربان باشید، سخاوتمند باشید، صبور باشید یا... بهترین و دقیق‌ترین نصیحت اخلاقی این است که یک مربی یا معلم، به ما بگوید: «امروز هر کسی سعی و تلاش کند که هرچقدر می‌تواند تقوا را رعایت کند؛ اگر کم بود ناامید نشوید و اگر زیاد بود مغرور نشوید» امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «تقوای خدا پیشه کنید، اگرچه کم باشد؛ اَتَى اللَّهَ بَعْضُ النَّاسِ وَ إِنْ قُلَّ»(نهج‌البلاغه/حکمت ۳۴۲) آن چیزی که مهم است سعی و تلاش ما در جهت رعایت تقواست. تقوا، حتی یک‌ذره‌اش هم

ارزش دارد، چون نشان می‌دهد که انسان سعی کرده و با هوای نفس خودش درگیر شده است. و خداوند نیز فرموده است: «هرچقدر می‌توانید تقوای خدا را داشته باشید؛ فَأَتَقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» (تغابن/۱۶)

خودمان را با خوبی‌های ژنتیکی فریب ندهیم

- وقتی خداوند می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» (حجرات/۱۳) یعنی برای خدا مهم این است که چه کسی تقوای بیشتری دارد نه اینکه چه کسی مهربان‌تر باشد یا سخاوتمندتر باشد، چون شاید این مهربانی یا سخاوت خصلت ژنتیکی ما باشد و نباید خودمان را با این خوبی‌های ژنتیکی فریب دهیم. منظور از خوبی‌های ژنتیکی آن صفات خوبی است که برای به‌دست آوردنش تلاش نکرده‌ایم بلکه از طریق عواملی مثل ارث و... به ما رسیده است.
- خلاصه اینکه اخلاق مصطلح به ملکات نفسانی و صفات پایدار روحی می‌پردازد، البته منظور از «اخلاق اسلامی» علی‌القاعده باید همان تقوا باشد. یعنی وقتی علمای اسلام، از اخلاق اسلامی سخن می‌گویند، قاعداً بیشتر باید منظورشان همان تقوا باشد. به‌هر حال برای اسلام ملکات نفسانی زیاد موضوعیت ندارد. اینکه فلانی چه ملکاتی دارد، زیاد اهمیت ندارد، مهم این است که چقدر تقوا دارد و چقدر قدرت کنترل رفتار خودش را دارد؟

ادب مرحله اول تقواست/ ادب یعنی مطابق دستور عمل کنیم، نه مطابق میل خودمان

- حالا ادب در اینجا چه معنا و چه جایگاهی دارد؟ ادب مرحله اول تقواست. ادب یعنی انسان به یک‌سری رفتارها و آداب در ارتباط با دیگران، خودش و خداوند متعال ملتزم شود. وقتی انسان به آداب و آیین‌های رفتاری مشخصی که برایش تعریف شده است، عمل کرد، جلوی هوای نفسش و جلوی ملکات بدش گرفته می‌شود. البته شاید این کار توأم با زجر باشد، و اصلاً اشکالی ندارد و هر چه انسان در این مسیر زجر بکشد برایش ثواب نوشته می‌شود. التزام به آداب کمی آدم را معذب قرار می‌دهد و موجب می‌شود انسان مطابق میلش رفتار نکند. ادب یعنی مطابق دستور عمل کنیم نه مطابق میل خودمان.
- چرا کلمه آداب و کلمه مؤدب کردن، از کلمه اخلاق (به معنای ملکات) مهمتر است؟ برای اینکه ادب به سراغ اصل مأموریت انسان در این دنیا رفته است. ادب می‌گوید: «من کاری ندارم شما چه ملکاتی داری، بلکه می‌گویم باید رفتار خودت را درست کنی، اگر رفتارت را درست کنی، کم‌کم آن ملکات پشت سرش هم درست می‌شود، اگر هم درست نشد، اشکالی ندارد» حتی عرفا می‌گویند اگر کسی واقعاً سعی کرد ولی هرچه ادب و تقوا رعایت کرد، در نهایت نتوانست برخی از خصلت‌های بد خودش را تغییر دهد، اهمیتی ندارد و حتی او «شهید راه جهاد اکبر» است. چون خداوند از ما سعی و تلاش خواسته است.

یکی از اصحاب امام صادق (ع) از حضرت پرسید: من عمری است که گرفتار یک گناه هشتم، و هرچقدر سعی می‌کنم آن را ترک کنم، موفق نمی‌شوم. حضرت فرمودند: اگر راست می‌گویی، خدا تو را دوست دارد. و علت اینکه نمی‌توانی آن را ترک کنی، این است که از آن گناه بترسی و گرفتار عجب نشوی؛ قَالَ: وَ اللَّهُ إِنِّي لَمَقِيمٌ عَلَى ذَنْبٍ مُنْذُ دَهْرٍ أُرِيدُ أَنْ أَتَحَوَّلَ مِنْهُ إِلَى غَيْرِهِ فَمَا أَقْبَرُ عَلَيْهِ. قَالَ لَهُ: إِنْ تَكُنْ صَادِقًا فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّكَ وَ مَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْإِنْتِقَالِ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَخَافَهُ. (امالی مفید/۱۲)

- حاج احمد آقا می‌گوید یک مرتبه خدمت حضرت امام (ره) رسیدم، دیدم مکرر دعا می‌فرماید: «خدا یا مرا با حاج عیسی محشور کن.» حاج عیسی کسی بود که برای امام چای می‌آورد و به ایشان خدمت می‌کرد-و ظاهراً یک شخص معمولی بود- ولی مهم این است که انسان در حدّ وسع خودش تلاش کند، حاج عیسی هم در کار خودش که چای ریختن بود، کم نمی‌گذاشت و امام (ره) هم در کار

خودش که رهبری کردن بود کم نمی‌گذاشت. هر دو سعی خودشان را انجام می‌دادند و این کار را هم برای خدا انجام می‌دادند پس نمره هر دو بیست خواهد بود.

- حضرت موسی (ع) از خداوند پرسید: همنشین من در بهشت کیست؟ خداوند یک مرد قصاب را به او معرفی کرد. حضرت موسی (ع) پیش آن مرد قصاب رفت تا ببیند، او چه‌کار می‌کند؟ دید که او مادر پیر و از کار افتاده‌ای دارد که توان حرکت ندارد، و این مرد قصاب از مادر خودش به خوبی نگهداری و تیمارداری می‌کند. هر وقت یک کاری برای مادرش انجام می‌داد، مادرش می‌گفت: خدایا! فرزند مرا با پیغمبر زمان محشور کن. معلوم می‌شود که آن مرد قصاب سر این مشکل مادرش، واقعاً یک مبارزه با هوای نفس انجام داده و صبر و تحمل کرده و تقوی پیشه کرده و نمره‌اش هم بیست شده است. حضرت موسی (ع) هم در راه خدا پیغمبری کرده و نمره‌اش بیست شده لذا اینها در بهشت همنشین هم می‌شوند.

علی(ع): تأدیب نفس خود را به عهده بگیرد و عادات بد خود را تغییر دهد

- رعایت ادب قدم اول برای رسیدن به تقواست. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «ای مردم مسئولیت تأدیب نفس خودتان را به عهده بگیرید و به واسطه این ادب کردن، خودتان را از عادت‌های بدی که به آن گرفتار هستید، نجات دهید؛ أَيُّهَا النَّاسُ تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا وَ اغْدِلُوا بِهَا عَنْ ضَرَاوَةِ عَادَاتِهَا» (نهج البلاغه/حکمت ۳۵۹) بالاخره هر کسی یک عادات بدی دارد که مثلاً به صورت خانوادگی (ژنتیکی) -یا از طرق دیگر- به او رسیده است، نباید از این بابت ناراحت و مأیوس شوید، منتها باید خودتان را تأدیب کنید، یعنی هر کسی باید ببیند عیب و مشکل خودش چیست؟ و سعی کند آن را درست کند. آن جاهایی که ژنتیکی خوب هستید، زیاد به‌خاطرش خوشحال نباشید، بروید سراغ آن جاهایی که مشکل دارید.
- هر کسی باید آن کاری که خدا از او می‌خواهد را انجام دهد. حضرت زهرا (س) یک دعای ویژه‌ای دارند که در آن به محضر خداوند عرضه می‌دارند: «خدا یا به من فرصت بده تا به آنچه مرا به خاطرش خلق کردی بپردازم؛ اللَّهُمَّ فَرِّغْنِي لِمَا خَلَقْتَنِي لَهُ؛ مهج الدعوات/۱۴۱) و در ادعیه دیگر نیز شبیه این عبارت را داریم که: «خدا یا! مرا در همان موضوعی به‌کار بگیر که مرا به خاطرش خلق کرده‌ای؛ وَ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسَأَلْنِي غَدًا عَنْهُ وَ اسْفِرْغُ أَيَّامِي فِيمَا خَلَقْتَنِي لَهُ» (صحیفه سجاده/دعای ۲۰) یعنی این‌طور نباشد که یک‌وقت آن چیزی که خدا از ما می‌خواهد را انجام ندهیم و برویم یک کار دیگری انجام دهیم. کسانی که این‌طور عمل می‌کنند، خیلی بدبخت هستند. چون آن کاری که خدا از آنها خواسته انجام ندادند و به سراغ کاری رفته‌اند که دل‌شان خواسته است؛ حتی اگر آن کار، کار خوبی هم باشد فایده ندارد.

